



# جاودانگی و اخلاق

سید مصطفی حسینی

کارشناس ارشد فقه و اصول



تغییر شرایط، متحول می‌گردند. به عبارت دیگر آیا احکام اخلاقی از ماهیتی انعطاف‌پذیر برخوردارند یا خیر؟ نکته مهم دیگر در طرح این بحث، تفکیک بین اخلاق و فعل اخلاقی است، چون مراد از اخلاق در موضوع جاودانگی و اخلاق، اصول کلی اخلاقی است که به عنوان یک سلسله از خصلت‌ها و ملکات مورد تأیید بشر قرار گرفته است، خواه همانند بسیاری از قدما و برخی فلاسفه جدید نظیر کانت، آن اصول را فطری بدانیم یا این که آن‌ها را اموری اکتسابی به حساب آوریم. ولی مراد از فعل اخلاقی، رفتارهای خاصی است که از آن ملکات و خصلت‌های کلی در انسان ناشی می‌شوند. بدیهی است که چنین اموری از

جاودانگی و اخلاق یا اطلاق و نسبت اصول اخلاقی، از اساسی‌ترین مباحث فلسفه اخلاق است. این بحث در قرن اخیر به صورت جدی و مفصل مطرح شده، ولی با دقت در مبانی اندیشه پیشینیان می‌توان دریافت که برخی از مواد اصلی این بحث در قرون گذشته و حتی در عهد یونان باستان نیز وجود داشته است.

هدف اصلی در طرح بحث جاودانگی و اخلاق، تبیین این نکته است که «آیا احکام اخلاقی از قبیل زیبایی عدل، راستگویی، وفای به عهد، زشتی ظلم، دروغ و خیانت به عهد و... اموری ثابت و دائمی هستند، به گونه‌ای که نسبت به تمامی انسان‌ها و در همه شرایط یکسان باشند، یا نسبی‌اند و بر اساس مقتضیات زمان و

دو ویژگی جزئیت و نسبیت برخوردارند در حالی که اخلاق، امری کلی بوده و از نظر نسبیت و اطلاق نیز، معرکه آراء فلاسفه است.

برای توضیح بیشتر در فرق بین اخلاق و فعل اخلاقی به دو مثال زیر توجه کنید: مثال اول، سیلی زدن به صورت کسی است. شکی نیست که این عمل به عنوان یک فعلی خاص، موضوع هیچ نوع حکم اخلاقی (خوب یا بد) نخواهد بود؛ اما همین اگر ناشی از خصلت نیکی همچون حسّ غیر دوستی (محبت به دیگران) و به جهت تأدیب صورت پذیرد، «خوب» و اگر ناشی از خوی ظالمانه سیلی زنده باشد بد خواهد بود.

مثال دیگر، تواضع و تکبر است. بدیهی است که تواضع از اصول مهم اخلاقی بوده و تکبر نیز امری مذموم است. مراد از تواضع، خوی متواضعانه و مراد از تکبر، خوی متکبرانه داشتن است؛ نه رفتار متواضعانه یا متکبرانه داشتن؛ چون در برخی مواقع، شرایط اقتضا می‌کند که انسان در عین داشتن خوی تواضع، رفتاری متکبرانه داشته باشد، مانند رفتار متکبرانه در برابر انسان متکبر، چنین رفتاری از دیدگاه اسلام نه تنها مذموم نیست بلکه عبادت شمرده می‌شود، چنان که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«... هر گاه به متکبران رسیدید، به آنان تکبر کنید چون این رفتار شما، سبب

خواری شان می‌گردد.» (۱)

علت اصلی مذموم نبودن چنین تکبری آن است که این رفتار خاص، ناشی از خوی متکبرانه نیست، بلکه تنها به جهت جلوگیری از تکبر دیگران صورت گرفته است. بنابراین افعال اخلاقی و اخلاق، با یکدیگر متفاوتند؛ به این معنا که افعال اخلاقی، اموری نسبی‌اند و با ملاحظه منشأ پیدایش آن‌ها، مشمول یکی از احکام اخلاقی «خوب یا بد» خواهند بود؛ اما اخلاق به معنای اصول کلی رفتاری و خصلت‌های درونی، مسأله‌ای است که باید از نظر جاودانگی یا اطلاق و نسبیت مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

با توجه به این مقدمه می‌گوییم در مسأله جاودانگی اصول اخلاقی یا نسبیت آن، دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه نسبی‌گرایی و دیدگاه عینی‌گرایی.

### ۱- دیدگاه نسبی‌گرایی

بر اساس این دیدگاه، هیچ اصل اخلاقی ثابتی وجود ندارد و تمام احکام ارزشی از جمله اصول کلی آنها (حسن عدل و قبیح ظلم) بر حسب فرهنگ خاص یا تمایل و سلیقه افراد می‌تواند دستخوش تغییر گردد. به عبارت دیگر در این دیدگاه، اخلاق، ماهیتی انعطاف‌پذیر دارد و این انعطاف‌پذیری بر حسب عوامل مختلف بیرونی صورت می‌گیرد، از این رو، نمی‌توان در مقایسه دو

اخلاق متفاوت از صحت یکی و سقم دیگری سخن گفت.

مبانی نسبی‌گرایان در عقیده به نسبیت اخلاق بدین قرار است: تمایلات شخصی، حسن و قبح عقلی و نظریه تکامل و تطور.

### ۱-۱- تمایلات شخصی

گروهی از معتقدان به فلسفه تحلیلی از قبیل راسل (Russell / ف ۱۹۷۰ م)، هیوم (Hume / ف ۱۷۷۶ م) و مور (Moor / ف ۱۹۵۸ م) بر این باورند که مفاهیم اخلاقی، معلول احساسات و تمایلات شخصی افراد است و اصول اخلاقی بر حسب ذائقه آنان تغییر می‌کنند. اینان می‌گویند: از آنجا که مفاهیم اخلاقی اموری انشایی‌اند، در خارج از ظرف احساسات، بیانگر هیچ واقعی نیستند.

به عنوان مثال، مفهوم «خوب و بد» تنها نشانگر رابطه شخص احساس کننده و شیء محسوس است و چون احساسات انسان‌ها در مسائل گوناگون، متفاوت است، اخلاق نیز که معلول آن است، متغیر و نسبی خواهد بود. اگر رابطه کسی با شیء مورد نظر، محبت‌آمیز و دوست داشتنی باشد، آن شیء «خوب» و در غیر این صورت «بد» خواهد بود.

نظیر این اعتقاد را عده‌ای از قدماء مانند فلاسفه یونان در باب حقیقت نیز مطرح کرده‌اند. آنان گفته‌اند:

«معیار حقیقت، انسان است، پس اگر کسی بگوید: خدا هست، چون او می‌گوید، پس

خدا وجود دارد و اگر شخص دیگری بگوید، خدا نیست چون او گفته، پس خدا وجود ندارد.»<sup>(۲)</sup>

اینان نیز می‌گویند: معیار اخلاق، احساس و پسند انسانی است و چون پسندها متغیر است، پس اخلاق متغیر خواهد بود.

شهید مطهری (ره) در نقد این مبنا می‌فرماید:

«پاسخ راسل (و همفکران او) این است که اولاً باید ریشه دوست داشتن را به دست آوریم... انسان چیزی را دوست می‌دارد که آن چیز برای حیات او ولو از جنبه خاص، مفید و نافع باشد، به عبارت دیگر، طبیعت، همواره به سوی کمال خود می‌شتابد و برای این که انسان را در آنچه به وسیله اراده و اختیار صورت می‌گیرد وادار به عمل نماید، شوق و علاقه و دوستی را در او تعبیه کرده است، همچنان که مفهوم باید و نباید و خوب و بد را تعبیه کرده است.»<sup>(۳)</sup>

ایشان در ادامه می‌فرماید:

«طبیعت همچنان که به سوی کمال و مصلحت فرد می‌شتابد، به سوی کمال نوع و مصلحت نوع نیز می‌شتابد... در اموری که کمال نوع است و کمال فرد در کمال نوع است، قهرآ نوعی دوست داشتن‌ها که همه افراد در آن‌ها علی‌السویه هستند، در همه افراد به صورت یکسان وجود پیدا می‌کند. این دوست داشتن‌های متشابه و یکسان و کلی و مطلق، معیار خوبی‌ها و بدی‌ها (کلی) هستند.»<sup>(۴)</sup>

آن شهید بزرگوار در پایان نقدشان می‌نویسد:

«راسل، به اصل «من دوست دارم» به

عنوان یک فرد، آن هم یک فردی که به منافع مادی و جسمی می‌اندیشد توجه کرده است؛ اما به اصل «من دوست دارم» برای خودم، به عنوان فردی که کرامت والای روح خود را احساس می‌کند، یا اصل «من دوست دارم» به عنوان فردی که مصالح نوع را دوست می‌دارم، توجه نکرده است.»<sup>(۵)</sup>

نکته حائز اهمیت در این جا، توجه به مبنایی است که استاد شهید، پاسخ مذکور را بر اساس آن بیان می‌کند. ایشان در قسمت دیگری از کتاب خود، با اشاره به این مبنا می‌نویسد:

«انسان دارای دو «من» است؛ من سفلی و من علوی، بدین معنا که هر فرد یک موجود دو درجه‌ای است؛ در یک درجه، حیوان است مانند همه حیوانات دیگر و در یک درجه، دارای یک واقعیت علوی است... انسان، به حسب من ملکوتی خودش، کمالاتی دارد، کمالاتی واقعی نه فرار دادی.. انسان‌ها در آنچه کمال نفسشان است متشابه آفریده شده‌اند... یعنی علی‌رغم این که انسان از نظر بدنی و از نظر مادی و طبیعی در موضع‌ها و موقع‌های مختلف قرار گرفته‌اند و در شرایط مختلف، نیازهای بدنی متغیر است؛ از جنبه آن کمال صعودی و کمال معنوی، همه انسان‌ها در وضع مشابهی قرار گرفته‌اند و قهرماً دوست داشتن‌ها و خوب‌ها و بدها در آنجا، یکسان و کلی و دائم می‌شود.»<sup>(۶)</sup>

## ۲-۱- حسن و قبح عقلی

گروهی از فلاسفه بزرگ همچون سقراط و افلاطون، بر این باورند که پایه اخلاق، حسن و قبح یا زشتی و زیبایی عقلی است و از آنجا که زشتی و زیبایی

اموری نسبی‌اند و عقل نیز در شرایط و زمان‌های مختلف، اخلاق ویژه‌ای را اقتضا می‌کند، اصول اخلاقی نیز اموری نسبی خواهند بود. به عنوان نمونه، در جوامع اسلامی، به دلیل وجود فرهنگ خاص دینی، «حجاب زنان» امری پسندیده و خوب، و «بی‌حجابی» امری زشت شمرده می‌شود. اما در جوامع غیر مذهبی، این گونه نیست، مردم این مناطق به خصوص آنانی که از ابتدا حجاب و پوشش زنان را ندیده‌اند، چه بسا حجاب کامل زنان را در شمار امور خوب و زیبا به شمار نیاورند.

قبل از نقد سخنان فوق لازم است بدانیم که زشتی و زیبایی عقلی از دیدگاه افلاطون، از اوصاف روح آدمی است نه رفتار او، یعنی روح انسانی به مرتبه‌ای می‌رسد که خودش زیبا می‌گردد و به تبع آن، کارهای زیبا از او صادر می‌شود. او پایه اخلاق را عدالت می‌داند، ولی در باور او، عدالت با زیبایی مساوی است. البته برخی از قائلین به دیدگاه فوق، حسن و قبح را، صفت افعال و رفتارهای انسانی دانسته، معتقدند که این امور با قطع نظر از منشأ پیدایش آن‌ها (صفات و خصلت‌های روحی) می‌توانند موضوع حسن و قبح قرار گیرند.

در نقد این مبنا باید گفت؛ این مبنا بر دو مقدمه استوار است که هر دوی آن‌ها نیز ناقم و غیر قابل قبول است؛ زیرا: اولاً این ادعا که اخلاق مبتنی بر حسن و قبح عقلی است، سخنی است که

دلیل بر آن اقامه نشده است. شهید مطهری (ره) در این زمینه می‌فرماید:

«اساساً این حرف غلط است که اخلاق بر پایه حسن و قبح است. این، جزو افکار اسلامی نیست. در کلمات علمای اسلام این حرف خیلی زیاد است، ولی در خود اسلام چنین حرفی نیست. این فکر، فکری است که از یونان به مسلمین رسیده است، فکر سقراطی است. این حرف مال سقراط است که پایه اخلاق، زشتی و زیبایی است آن هم زشتی و زیبایی عقلی... آن کسانی هم که کتاب‌های او را ترجمه کرده‌اند همین فکر سقراطی را پذیرفته‌اند و البته علمای اسلام که روی آن بحث می‌کردند این موضوع را درک کرده‌اند که حسن و قبح، پایه یکنواختی ندارد و متغیر است. ولی مطلب این است که ما چرا پایه اخلاق را زشتی و زیبایی عقلی بدانیم تا بعد جواب آن را بدهیم.»<sup>(۷)</sup>

آن‌گاه در زمینه پایه و اساس اخلاق می‌فرماید:

«معنای اخلاق، نظام دادن به غرائز است، چنان‌که طب، نظام دادن قوای بدنی است. اخلاق، نظام دادن قوای روحی است.

پایه طب بر حسن و قبح عقلی نیست، پایه اخلاق هم بر حسن و قبح عقلی نیست، اساس اخلاق، سلامت روان است. سلامت روان مثل سلامت بدن، ربطی به حسن و قبح ندارد، پایه اخلاق این است که اراده انسان، قوی و نیرومند باشد، یعنی اراده انسان بر شهوتش حکومت بکند، بر عاداتش حکومت بکند... حتی اراده باید بر عادات خوب هم غالب باشد چون کار خوب، اگر کسی به آن عادت کرد خوب نیست.»<sup>(۸)</sup>

ثانیاً بر فرض این‌که، اخلاق مبتنی بر حسن و قبح هم باشد، مستلزم آن نیست

که اصول اخلاقی نیز نسبی باشد، چون همان‌طور که پیش از این ذکر شد باید بین اخلاق (به معنای خوی و خصلت‌های روحی) و فعل اخلاقی که مصادیق خارجی اخلاق هستند، فرق گذاشت. غفلت از این امر سبب اشتباه بسیاری در این مسأله گردیده است. اصول کلی اخلاقی به دلیل آن‌که مبتنی بر حقوق قوای انسان قرار گرفته، اموری ثابت اند؛ اما فروع آن که عبارت از افعال و رفتارهای خارجی انسان می‌باشد، اموری نسبی و متغیر خواهند بود.

### ۳-۱- نظریه تکامل و تطور

مبنای سوم در موضوع نسبی‌گرایی اخلاق، نظریه تکامل و تطور است. این نظریه مربوط به «هربرت اسپنسر» است و دو مقدمه دارد:

۱- نظام حاکم بر طبیعت و از جمله انسان، بر اساس تغییر و تکامل بنا شده است.

۲- در نظام عالم، هیچ اصل ثابتی وجود ندارد.

نتیجه این‌که: هیچ یک از اصول علمی، از جمله اصول اخلاقی ثابت نیستند بلکه اموری در حال تغییر و تکامل، و نسبی‌اند.

محمد علی فروغی درباره دیدگاه اسپنسر می‌نویسد:

«فلسفه ترکیبی اسپنسر، منتهی می‌شود به اصول اخلاق در دو جلد و مستفاد می‌شود که همه مباحث دیگر فلسفه را مقدمه برای این

قسمت می‌انگارد؛ چون بنای کار جهان را بر تکامل می‌داند و معتقد است که کمال مدنیت، موکول به کمال اخلاق و حسن آداب است جز این که کمال اخلاقی و حسن آداب هم منوط به کمال یافتن مدنیت و ترکیب زندگانی انسان است و تا وقتی که مدنیت و زندگانی انسان کاملاً منطبق بر مقتضیات نشده آداب و عادات مردم، آن چه باید بود، نمی‌تواند باشد؛ پس هنگامی که کمال مدنیت، نسبی است کمال اخلاقی هم نسبی خواهد بود.» (۹)

این دیدگاه، از جهاتی به مبنای مارکسیست‌ها شباهت دارد، زیرا آن‌ها بر این باورند که اخلاق در هر عصری، با سطح و کیفیت معیشت جامعه، متناسب است و چون نوع معیشت و روابط اقتصادی آدیان، به طور دائم و جبری در حال تغییر و تکامل است، اخلاق و سایر شوون فرهنگی نیز نسبی، تغییرپذیر و غیر ثابت خواهند بود. در نتیجه اخلاق عصر فنودالی با اخلاق عصر صنعتی و سرمایه داری متفاوت بوده و تحمیل اخلاق و ارزش‌های ثابت در تمامی دوران‌ها بر خلاف نظام تکاملی طبیعت می‌باشد. نظریه تکامل و تطوّر نیز، اصول اخلاقی را نسبی و تغییرپذیر می‌داند. در نقد این نظریه نیز باید گفت:

اولاً وجود تغییر و تحوّل در پدیده‌ها مستلزم تکامل آن‌ها نخواهد بود؛ چون تغییر، اعم از تکامل و تنزّل است. بنابراین تغییر مدنیت و روابط اجتماعی -

اقتصادی جوامع انسانی، همواره دلیل بر تکامل آن‌ها نیست؛ شاهد بر این امر، آغوش گشودن برخی جوامع به روی پاره‌ای از مفاسد اخلاقی است. شکی نیست که فساد اخلاقی به معنای تنزّل فرد و جامعه نسبت به گذشته است؛ از این رو در چنین جوامعی و در چنین حالتی، با آن که تغییر وجود دارد، تکامل به معنایی که اسپنسر می‌گوید وجود ندارد.

ثانیاً دقت در استدلال این گروه، به خصوص توجه به لفظ تکامل، بیانگر مطلق بودن اصول ارزش‌های اخلاقی نزد آنان است نه نسبی بودن آن‌ها؛ چون تکامل یعنی گام برداشتن در مسیر کمال و این در هنگامی مفهوم صحیح دارد که شیء متکامل نسبت به مرحله پیشین، از کمال بیشتری برخوردار باشد، به دیگر تعبیر، کمال سابق را حفظ نموده و در مرحله بعد همان را به شکل افزون‌تری دارا باشد، چنان که تکامل جوامع بشری در صنعت و تکنیک و تسلط بر طبیعت به همین معناست. در این صورت اگر اصول ارزش‌های اخلاقی و انسانی را ثابت و مطلق بدانیم، تکامل در آن‌ها معقول و منطقی خواهد بود؛ اما اگر آن‌ها را اموری متغیر بدانیم مستلزم نفی تکامل در آن‌ها خواهد بود. مثلاً اگر ملاک انسانیت را در عصری حقیقت جویی و در عصر دیگر، چیز دیگری بدانیم تغییر انجام گرفته را

نی‌توانیم کمال بدانیم چون در تکامل، ملاک و معیار ثابت، امری ضروری بوده و بدون وحدت مسیر، تکامل، مفهوم نخواهد داشت. (۱۰)

## ۲- دیدگاه عینی گرای

این دیدگاه، در مقابل نسبت اخلاقی است و بر اساس آن، در عالم، اصول اخلاقی ثابت وجود دارد و احکام ارزشی و اصول کلی آن‌ها از قبیل حسن عدل و قبح ظلم، بر حسب فرهنگ خاص یا تمایل و سلیقه افراد، دستخوش تغییر و دگرگونی نمی‌شوند و این اصول اخلاقی قابل شناسایی نیز هستند.

برای توضیح بیشتر این دیدگاه به شرح دو نظریه زیر می‌پردازیم:

### ۱-۲- نظریه کانت

اصول نظریه کانت در حوزه اخلاق عبارت است از:

۱- اصول اخلاقی، اموری فطری و غیر اکتسابی اند که در وجود انسان تعبیه شده‌اند.

۲- وجدان که انسان را به کارهای نیک و داشته و از رفتارهای ناشایست باز می‌دارد، حاکم بر اصول اخلاقی است.

۳- تنها یک خوبی در نظام عالم برای انسان‌ها وجود دارد و آن داشتن اراده نیک و تسلیم محض در برابر وجدان اخلاقی است. بنابراین در کارهای اخلاقی

به هیچ مصلحت و منفعتی جز انجام تکلیف نباید اندیشید؛ چون بررسی چنین محاسباتی به عهده عقل نظری بوده و عقل عملی را در آن راهی نیست.

۴- نتیجه اصل پیشین آن است که حکم وجدان به لزوم راستگویی، امری مطلق بوده و مخالفت با آن، حتی زمانی که راستگویی سبب پیدایش فتنه و جنایت گردد امری زشت و بر خلاف وجدان تلقی خواهد شد.

فروغی در توضیح نظریه کانت می‌نویسد:

«مراد کانت از عقل مطلق عملی، آن جنبه از عقل است که اراده انسان را بر عمل خوب برمی‌انگیزد و از عمل بد باز می‌دارد... پس نیک مطلق، بی شرط یا به عبارت دیگر مبدأ نیکی، حسن نیت و اراده خیر است. تکلیف را چرا باید به جا آورد؟ فقط برای این که تکلیف است و هیچ دلیل دیگر نباید داشته باشد و اگر کسی ادای تکلیف را از بیم کیفر یا به امید پاداش بکند ادای تکلیف نکرده است؛ جلب سود و زیان کرده است و نمی‌توان گفت اراده خیر و حسن نیت به کار برده است. ... حاصل آن که نیکی اخلاقی آن است که شخص در او به نتیجه ننگرد... نظریه این که تکلیف همانا احترام و رعایت قانون یعنی قاعده کلی است، نخستین قاعده اخلاقی که خود را به آن مکلف می‌بینیم این است: «همواره چنان عمل کن که بتوانی بخواهی که دستور عمل تو برای همه کس و همه وقت و همه جا، قاعده کلی باشد.» (۱۱)

هر چند عناصر ارزشمندی در سخنان

کانت دیده می‌شود، به خصوص آن که سخن ایشان در باب «ضرورت امتثال احکام اخلاقی به انگیزه نفس تکلیف» بسیار شباهت به توصیه دین در زمینه اخلاص در عمل دارد و این که انسان در تمامی امورش جز ادای تکلیف به چیزی ننگرد؛ اما نکته ضعف سخن وی این است که در این نظریه، بین اخلاق و فعل اخلاقی فرقی قائل نشده است و همین امر سبب شده که ایشان به مطلق نیک بودن راستگویی حکم کند؛ حتی زمانی که راستی، سبب وقوع جنایت گردد؛ در حالی که اطلاق اخلاق، مستلزم مطلق بودن افعال اخلاقی نیست. بهترین دلیل بر اثبات این امر، وقوع و مشاهده نمونه‌های فراوانی است که وجدان عمومی بدان حکم می‌کند.

هرگاه راستگویی سبب کشته شدن انسان‌هایی و یا موجب ناامنی در بخش عظیمی از ملت گردد، وجدان عمومی چنین رفتاری را ناپسند دانسته و عقل جمعی آن را محکوم خواهد کرد؛ از این رو خوی و سرشت اخلاقی انسان یا اراده نیک (چنان که در بیان کانت آمده است) در چنین مواردی حکم به نیکی دروغ مصلحت‌آمیز خواهد نمود. البته نکته مهم آن است که باید بین دروغ مصلحت‌آمیز و دروغ مصلحت‌خیز فرق گذاشت. آن چیزی که به عنوان فعل اخلاقی از نظر

وجدان نیک شمرده می‌شود، دروغ مصلحت‌آمیز است نه دروغ منفعت‌خیز، چون اولی موافق با کمال جویی انسان و دومی مخالف با آن است.

**۲-۲- نظریه شهید مطهری (ره)**

به نظر می‌رسد بهترین نظریه در بین معتقدان به مطلق بودن اخلاق، دیدگاه شهید مطهری (ره) است. ایشان با نفی مبنای برخی از دانشمندان اسلامی که حکم به مطلق بودن اخلاق را بر اساس حسن و قبح عقلی بنا نهاده‌اند، معتقد است که مبنای اخلاق، حقوق طبیعی قوای انسان است و چون این حقوق، اموری مطلق و ثابت هستند، بنابراین اخلاق نیز مطلق خواهد بود.

تبیین نظریه ایشان مبتنی بر امور زیر است:

۱- حقیقت اخلاق عبارت است از: نوعی نظام دادن به غرائز و خواسته‌های طبیعی و ایجاد تعادل بین قوای روحی، در مقابل علم طبّ که رسالتش، نظام دادن به قوای جسمی است.

۲- اصول اخلاق از جمله کمال جویی، زیبایی خواهی و... در سرشت انسان‌ها تعبیه شده است. وجدان انسانی، حقیقت ثابتی است که خوب و بد را با الهام الهی درک نموده و در این رابطه، نیاز به هیچ معلّمی ندارد؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:



«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ». (انبیاء: ۷۳)

«ما انجام دادن کارهای خیر و به پاداشتن نماز را ... به پیامبران وحی کردیم.»

۳- بشر از لحاظ روحی دارای غرائز و قوایی چون نیروی اراده، شهوت و غضب است و هر یک از این‌ها، حقوق خاصی دارند.

۴- حسّ عدالت خواهی موجود در سرشت انسان‌ها، اقتضا می‌کند که حق هر نیرو به او داده شود. بنابراین حق اراده آن است که آن چنان نیرومند باشد که بر شهوت و غضب و ... غلبه کند. شهید مطهری (ره) در این رابطه می‌فرماید:

«انسان باید حدّ هر نیرویی را نگاه بدارد و بفهمد که آن قوه و نیرو چه مقدار لازم دارد نه بیشتر و نه کمتر؛ چنان که راجع به بدن قضاوت می‌کند. اگر به قوا و نیروهای روحی خودش نرسد؛ یعنی به بعضی زیادتر برسد و به بعضی کمتر و آن‌ها را گرسنه نگه دارد در قوا و نیروهای روحی، اختلاف پیدا می‌شود، بی‌نظمی و آشفتگی پیدا می‌شود؛ این را می‌گویند بیمار روحی.» (۱۲)

و در جای دیگر می‌فرماید:

«اخلاق معنایش این است که انسان اراده خودش را بر عادات، بر طبایع غلبه دهد... حتی اراده باید بر عادات خوب هم غالب باشد؛ چون کار خوب اگر کسی به آن عادت پیدا کرد، خوب نیست... حتی مثل این که فقها این را نقل می‌کنند (اخلاقون هم گفته اند) که اگر مستحبی را همیشه انجام می‌دادیم، مدتی آن را ترک

کنیم، بگذاریم از سرمان خارج بشود، بعد انجام بدهیم که از روی عادت انجام نداده باشیم بلکه از روی اراده انجام داده باشیم.» (۱۳)

نتیجه مقدمات ذکر شده، اطلاق و جاودانگی اصول اخلاقی خواهد بود. شهید مطهری (ره) در مقام نتیجه‌گیری می‌فرماید:

«وقتی حقیقت اخلاق این باشد که هر صفتی از صفات انسان، هر نیرویی از نیروهای انسان حقی دارد که باید به او داده شود و انسان وظیفه‌ای در قبال آن دارد. وقتی معنای اخلاق این باشد که جنبه‌های انسانی وجود دارد انسان مخصوصاً عقل و اراده را باید آن قدر تربیت کرد و به آن نیرو داد که سایر قوا تحت سیطره‌اش باشد، دیگر نمی‌توان گفت که اخلاق در زمان‌ها و مکان‌های مختلف فرق می‌کند، من باید یک جور اخلاق داشته باشم و شما طور دیگر، یک زمان یک طور اخلاق داشته باشیم، زمان دیگر طور دیگر.»

### □ نتیجه‌گیری

نکته قابل تذکر در پایان بحث آن که بخش اعظم تعالیم اسلام را احکام اخلاقی تشکیل می‌دهد. اعتقاد به نسبیّت و عدم ثبات آن‌ها، به معنای اعتقاد به سیّال بودن متن تعلیمات دینی و انکار دائمی بودن آن‌ها است. از طرفی باور به خاتمیت اسلام، با نسبی‌گرایی و تغییر پذیری اصول اخلاقی منافات دارد.

■ پی‌نوشت‌ها:

- ۱- جامع السعادات، ملا مهدی نراقی، (چاپ نجف، ۱۳۸۳ ه. ق) ج ۱، ص ۳۶۳.
- ۲- ر.ک. تعلیم و تربیت، شهید مرتضی مطهری، چاپ یازدهم، (تهران، نشر صدرا) ص ۱۴۱.
- ۳- نقدی بر مارکسیسم، شهید مرتضی مطهری، چاپ اول، (نشر صدرا) ص ۱۹۷.
- ۴- همان.
- ۵- همان.
- ۶- همان، ص ۲۰۹.
- ۷- اسلام و مقتضیات زمان، شهید مرتضی مطهری، چاپ اول، (نشر صدرا) ص ۱۹۸.
- ۸- همان، ص ۱۹۸ - ۲۰۰.
- ۹- سیر حکمت در اروپا، چاپ اول، (مهر ماه ۱۳۶۰) ج ۳، ص ۱۹۵.
- ۱۰- پاسخ‌ها از برخی کتاب‌های شهید مطهری نظیر فطرت، نقدی بر مارکسیسم و... اقتباس شده است.
- ۱۱- سیر حکمت در اروپا، ج ۲، ص ۲۷۱ - ۲۷۴: جهت توضیح بیشتر، ر.ک. فلسفه اخلاق شهید مطهری، فلسفه اخلاق سید محمدرضا مدرسی و تاریخ فلسفه کاپلستون (بخش کانت).
- ۱۲- اسلام و مقتضیات زمان، ص ۳۴۷ - ۳۴۸.
- ۱۳- همان، ص ۳۵۰ - ۳۵۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی